

هو العليم

استطاعت حج، چرا شرایط وجوب آن عرفی
است؟

نقش قرآن و روایات در شناخت توان سفر

سلسله دروس خارج فقه - کتاب الحج - باب

استطاعت - جلسه هفتم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

استطاعت حج در قرآن و روایات

﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا ۚ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾

شرط‌های گوناگون در روایات استطاعت

روایات مختلف در بحث را بیان کردیم و تقریباً استيعاب شد و روایات معروف دیگری نبود؛ هر چند روایاتی در دعائم الإسلام هست که در طول بحث آنها را نیز ذکر خواهیم کرد. براساس مطالبی که در روایات مفسر استطاعت مطرح شد، آن روایات چند دسته بودند: بعضی مفسر به زاد و راحله بود: «**من كان له زادٌ و راحلةٌ.**» دسته دیگر علاوه بر زاد و راحله، قوت عیال و همین‌طور قوتی را که بعد از رجوع از حج بتوان با آن ادامه عیش و حیات و زندگی داد، دربر می‌گرفت؛ در دسته دیگر از آن روایات صحت و سلامت بدن ذکر شده بود؛ در دسته دیگر از روایات تخلیه سرب هم اضافه شده است؛ در خیلی از روایات هم «**یرکب بعضاً و یمشی**»

بعضاً» آمده بود. هر دسته‌ای از روایات هم متعدد و مختلف بودند.

نقش امام در تبیین حکم شرعی

آنچه در این مقام مهم است، تکرر روایات نیست، بلکه جمع بین این روایات است. یک فقیه باید از مجموع این روایات به یک مطلب اساسی برسد و آن این است که امام **علیه السلام** در مقام بیان یک حکم و تبیین آن هستند، نه تشریع حکم؛ چون وظیفه امام تبیین حکم الله است، نه تشریع. مشرّع رسول الله است و امام مبیّن آن تشریع است؛ منتها مبیّن، باید فردی باشد که عیناً مانند خود مشرّع بتواند به حکم اشراف داشته باشد. فرق بین امام و بقیه **[خلق الله]** هم در این است که بقیه **[مردم و علماء]** مبیّن نیستند و آنها از نظر عدم اشراف بر حکم، در بیانشان **محتمل الخطاء و الصواب** هستند، ولی امام مانند خود مشرّع، بر اصل حکم و ملاکات شرع اشراف دارد؛ لذا بیان امام از این نقطه نظر مصون از خطاست.

روش استنباط با رجوع نخست به قرآن و

روایات

همان‌طور که قبلاً گفتیم، اولاً اصل و اساس

استنباط (که همیشه هم آن را باید مدنظر داشته باشید) این است که قبل از رجوع به کلام علماء و فقهاء، به کلام معصوم رجوع کنید و آن را مورد لحاظ قرار دهید؛ نه مانند رسم و روشی که فقهاء در این مورد داشته‌اند و متأسفانه رسم درستی هم نبوده است. صاحب جواهر و امثال ذلک از ابتدا یک اصل مفروض و موضوعی را برای خودشان ترسیم می‌کنند و می‌گویند: «اجماع بر این است و مخالفی هم ندارد» و بعداً معلوم می‌شود که صد مخالف در مقابل آن حکم قرار دارند؛ از ابتدا قبل از رجوع به آیات و روایات، روند و مسیر بحث را بر متفاهم فقهیه و متفاهم عرفی و مرتکزات ذهنی قرار می‌دهند که این مسیر غلط است.

مجتهد و فقیه باید قبل از هر چیزی اولاًبلاول به خود آن دلیل توجه و نظر داشته باشد؛ فرقی نمی‌کند که آن دلیل، آیات قرآن باشد یا اینکه سنت ائمه معصومین **علیهم‌السلام** باشد. باید در آنها دقت و تأمل کند تا اینکه بتواند صددرصد یا قریب به صددرصد، با یک اقریّت بیشتری به حکم برسد.

بنابراین، مرحله اول و اصل در تحقیق استنباطی

منوط به مراجعه به آیه قرآن می‌شود، یعنی با دقت در آیه ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾ کلام خدا و مراد جدی را استخراج کنید؛ یعنی تأمل شود که بدون توجه و نظر به روایت مفسره آن، از این آیه چه استفاده‌ای می‌شود. در مرتبه دوم باید به کلام معصوم به عنوان مبین و مفسر و رافع مجملات و مبهمات آیات مراجعه کرد.

این اصل در استنباط است و مجتهد باید این روش را مورد لحاظ قرار بدهد. از این جهت، وقتی که می‌خواهید در یک اصل فقهی وارد شوید، باید تمام روایاتی را که در آن زمینه وارد شده جمع‌آوری کنید، چون ما غیر از این روایات چیز دیگری [که تبیین‌کننده مراد شارع باشد] نداریم.

نقش تاریخ و عرف در فهم حکم شرعی

البته مسائل دیگر و جنبه‌های تاریخی [که نقشی در وضوح و آشکار شدن مطلب دارد،] در مرتبه بعد قرار می‌گیرد و مجتهد بدون رعایت آن جنبه تاریخی و بدون فهم عرف و بدون اطلاع بر قضایا، معلوم نیست که بتواند به آن استنباط، دسترسی پیدا کند.

چه بسا در بسیاری از موارد، مطالعه سنت و سیره و روایات و به خصوص فقه اهل تسنن [نیز ضرورت پیدا کند] و [حتی] حکایات و احادیثی که شاید بالمطابقه، ارتباطی با مسئله مورد بحث نداشته باشد ولیکن در فهم مجتهد و در استنباط فقیه تأثیر بسزایی دارد.

دیدگاه آیت الله بروجردی درباره فهم زمان

تشریح

مرحوم آیت الله بروجردی - **رحمة الله علیه** -

می فرمودند:

«مجتهد باید میزان فهم زمان تشریع و تبیین تشریع در دستش باشد!»

اینکه در آن زمان این قضیه چه مفهومی داشته است؟ و در عرف آن زمان نسبت به آن چگونه عمل می کردند؟^۱ مردم آن زمان نسبت به این مسئله چه برداشتی داشتند؟ تا حدی می توان گفت که این مطلب ایشان، یک اصل درستی است؛ ولی باید به ایشان گفت: «این مطلب درست است، ولیکن مقدماتی لازم دارد و هر کسی نمی تواند به راحتی و به آسانی بدان دسترسی پیدا کند و فهم آن زمان را

۱ زندگانی آیت الله بروجردی، ص ۸۴.

متوجه شود»؛ چون متفاهم عرفی را باید تشخیص بدهد و آن را هم باید از لحن کلام امام متوجه شود. این مطلب نیازمند مقدماتی است؛ مطالعه تاریخ، دور بودن از حبّ و بغض‌ها نسبت به مسائل، قضاوت صادقانه و خیلی صریح و اطلاع بر ملاکات و مبانی می‌خواهد. این مقدمات به‌همین راحتی به‌دست نمی‌آیند! اصل مطلب ایشان درست و صحیح است؛ اما نحوه تحصیل آن مهم است.

فتوای بوسیدن آستان امام و نقد آن

لذا ملاحظه می‌کنید که خود ایشان فتوا داده‌اند که در هنگام زیارت امام **علیه‌السلام** باید احتیاط کرد و جایز نیست که انسان وقتی به زیارت امام می‌رسد، عتبه را ببوسد!^۱ اما ایشان بر چه اساسی این گونه فتوا

۱ دیدگاه آیت‌الله بروجردی درباره بوسیدن

آستان

۱ روح مجرد، ص ۲۰۵:

«حضرت استاذنا المکرم مرحوم آية الله حاج شيخ مرتضى حائري أعلی‌الله‌درجته از مرحوم آية الله حاج آقا حسين طباطبائي بروجردی قدس‌الله‌نفسه نقل کردند که ایشان می‌گفته‌اند: ”خم شدن و بوسیدن مقدم در حکم سجده را دارد و مراد از سجده فقط پیشانی گذاردن نیست، بلکه به خاک افتادن و تواضع تا سرحدّ صورت را نزدیک زمین آوردن است و بنابراین، خوب است که چهارچوب در را به غیر قسمت تحتای آن ببوسند.“ این نقل از آية الله بروجردی را آية الله حائری در روز ۱۸ شوال المکرم ۱۴۰۰ هجریه قمریه در مشهد مقدس برای حقیر بیان فرمودند.»

گزارش رفتار آیت‌الله بروجردی در حرم امام

داده‌اند؟! براساس اینکه بوسیدن عتبه شبیه سجده کردن است؛ بنابراین حکم حرمت سجده بر غیر خدا، به تقبیل عتبه امام هم سرایت می‌کند!

تفاوت بوسیدن آستان با سجده

باید به ایشان گفت: «این چه سخنی است؟!»

اینکه بوسیدن عتبه شبیه سجده کردن است، **هذا اول**

الكلام! مشخص است کسی که عتبه را می‌بوسد، لب

خود را بر عتبه می‌گذارد، نه پیشانی خود را؛ پس

بوسیدن سجده نیست. لذا زائر هنگام تشریف به

زیارت عتبه را می‌بوسد و دیگر تشبیه و مشابهتی بین

تقبیل عتبه و سجده وجود ندارد؛ مگر خم شدن در

مواردی که آن هم شباهت به شمار نمی‌آید. پس **هذا**

اول الكلام.

نادرستی سرایت حرمت بر پایه شباهت

ثانیاً برفرض وجود شباهت، مگر هر چیزی به

چیز دیگر شبیه شد، حرمت آن به شبیهش تسری

رضا

چشم و چراغ مرجعیت، ص ۲۴ و ۲۵ نقل می‌کنند:

«آیه الله بروجردی در حال ورود به حرم حضرت رضا علیه‌السلام بود که آخوندی به‌عنوان احترام به حضرت رضا علیه‌السلام به سجده افتاد. آیه الله بروجردی، با دیدن این صحنه، شدیداً ناراحت شدند و عصای خود را محکم بر پشت آخوند فرود آوردند و گفتند: «این چه کاری است که می‌کنی؟! با این عملت، دو گناه مرتکب شده‌ای: ۱. سجده برای غیر خدا. ۲. روحانی هستی و چنین کاری را انجام می‌دهی و این سبب می‌شود که دیگران هم از تو پیروی کنند.»»

می کند و آن هم حرام است؟! به چه دلیل و مدرکی می توانید براساس این شباهت چنین فتوایی بدهید؟! آیا ما اصلی داریم که هر چیزی شبیه به حرام است آن هم حرام می شود؟!

سجده شکر برای توفیق زیارت

ثالثاً ما فرض را بالاتر از این مطرح می کنیم که سجده بر غیر خدا حرام است و بوسیدن عتبه هم حقیقتاً سجده است! مگر شما و یا هر زائری که این سجده را می کند (ولو اینکه این تقبیل عتبه سجده باشد) آیا برای امام رضا **علیه السلام** سجده می کند؟! خیر، این سجده شکر است که خداوند توفیق داده و زیارت امام **علیه السلام** نصیبتش شده است! این چه اشکال دارد که انسان سر بر سجده بگذارد و شکر خدا را به جا آورد؟! این دیگر سجده بر غیر خدا نیست!

تأثیر نگرش به مرجعیت بر فهم ولایت

ببینید چقدر کج فهمی می خواهد که یک فقیه در استنباط حکم مسئله ای به این راحتی، براساس یک نوع تفکر خاصی که دارد به واسطه آن جنبه تفکر، از

تشبّث به مبانی و اصول تشیع (که عبارت است از
تقبّل ولایت و خضوع و خشوع و تذلّ درقبال
ولایت) دور می‌شود! نتیجه این‌گونه تفکر این
می‌شود که وقتی ایشان می‌خواهد به مشهد برود
اطرافیان به ایشان می‌گویند:

«آقا، هنوز مرجعیت شما پا نگرفته است؛ شما که می‌خواهید به مشهد بروید صبر
کنید چند سال دیگر بروید تا مرجعیت همه‌جا را فراگیرد و وقتی که شما می‌روید
در شهرهای بین راه و در بلاد بین مسیر استقبال با جلال و با عظمت و شکوهی از
شما بشود که درخور مقام مرجعیت باشد!»^۱

ایشان به مشهد نرفتند ولی با این کلام مخالفت
کردند و جواب دادند و از این حرف هم خوششان
نیامد. با این حال، این طرز تفکر آنهایی است که این
حرف را زدند و البته افراد بی‌سوادی هم نبودند.
بالآخره اطرافیان یک مرجع و عالم، آدم‌های باسوادی
هستند ولی این سواد و علم چه مقدار دست آنها را
گرفته و به آنها کمک کرده است؟! این علم و دانش
چه مقدار آنها را به خدا نزدیک کرده است؟! آیا این
سواد غیر از **بُعد عن الله و بُعد عن الولاية**، مگر کار
دیگری کرده است؟!

سواد، این افراد را به اینجا رسانده است که
می‌گویند: «زیارت امام رضا **علیه السلام** را ترک کن

۱ مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۲۳، ص ۶۴۸.

و انجام نده، مگر بعد از گذشت چند سال که مرجعیت تو محفوظ شود!» یعنی مرجعیت، بر زیارت حضرت حکومت دارد و بلکه ورود دارد! امام رضا که سهل است، پیغمبر و خدا را هم باید کنار گذاشت! لذا مرجعیت اصل می شود! این طرز تفکر نه به آن مرتبه شدت بلکه در مرتبه ضعیفش می آید و می گوید:

«این تقبیل عتبه، شبیه سجده است و چون سجده بر غیر خدا حرام است، پس حرمت سجده لغیر الله سرایت می کند به مشابهاً للسجدة که تقبیل عتبه باشد!»

این گونه ارائه نظر و فتوا به خاطر این است که دین و شریعت و حکم خدا را [کما هو حقه] نفهمیدند.

روایات و نمونه های سجده شکر در زیارت

البته آیت الله بروجردی - رحمه الله علیه - در بین اقران و امثال عالی بودند! ای کاش همه مثل ایشان بودند! اما باید به ایشان گفت که سجده شکر در هنگام زیارت ائمه معصومین علیهم السلام چه اشکال و ایرادی دارد؟! این همه روایات داریم که وقتی به مکه رفتی و کعبه را دیدی سجده شکر به جا بیاور برای چیست؟! انسان وقتی به زیارت امام علیه السلام و زیارت یک معصوم می رود سجده

شکر به جا می آورد.

آیا وقتی مادری بچه گمشده اش را پیدا می کند سجده نمی کند؟! آیا این سجده حرام است؟! آیا این سجده را برای بچه اش کرده است؟! به بچه که سجده نکرده است بلکه چون بچه اش پیدا شده به سجده می افتد و خدا را سجده می کند. آیا کسی که به زیارت امام **علیه السلام** می رود به امام سجده می کند؟! خیر، بلکه تقبیل عتبه می کند و یا بالاتر اینکه شخص زائر، سجده می کند؛ این سجده برای خداست و فرضاً برای توفیق زیارت امام این کار را انجام می دهد.^۱

علاوه بر اینکه شما حرمت سجده را به تقبیل سرایت دادید؛ چون این شبیه آن است، تسری حرمت سجده از کجا به تقبیل سرایت کرده است؟! چه دلیل شرعی ای بر این داریم؟ مگر با احتیاط

۱ دیدگاه بحارالانوار درباره بوسیدن

ضریح و آستان

۱ بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۱۳۶:

«و لا کراهة فی تقبیل الضرائح؛ بل هو سنة عندنا و لو کان هناك تقیة فترکه أولى. و أما تقبیل الأعتاب فلم نقف فیہ علی نصّ نعتدّ به و لکن علیہ الإمامیة و لو سجد الزائر و نوى بالسجدة الشکر لله تعالی علی بلوغه تلك البقعة کان أولى.»

می‌توان به مردم فتوا داد؟! در فتوا حتماً باید یک اصل از نظر فقهی و از نظر شرعی وجود داشته باشد.

مثال شربت و شراب در نقد سرایت حرمت

من باب مثال شما در اینجا الآن یک لیوان شربت آلبالو و یک لیوان شراب دارید که رنگش مثل شربت آلبالو است. حالا چون شربت، شبیه شراب است، پس حرمت از شراب به شربت تسری می‌کند؟ لذا این شربت آلبالو را هم نمی‌توانیم بخوریم؟! بله، یک وقت مسئله تجری است؛ یعنی انسان به نیت خمر، یک لیوان مایعی را می‌خورد. آن حرمت تجری، بحث خاص خود را دارد، ولیکن فرض ما این است که دو تا لیوان است؛ یکی خمر است و حرام و یکی هم شربت است و حلال. آیا چون این دو شبیه به هم هستند این را نمی‌توان خورد و می‌گویید این یکی هم حرام است؟! این چه اشکالی دارد؟! از کجا چنین مسئله‌ای پیدا شد؟!

نقش بینش ولایی در استنباط فقیه

ذکر این مطلب لازم بود تا بدانیم که آن بینشی که در این مکتب پیدا می‌شود، جاهای دیگر چنین مسئله‌ای نیست و آنچه بزرگان برای ما بیان کرده‌اند،

چیز دیگری است. اول باید از آنجا بینش را گرفت

[و سپس نظر به ادله کرد و استنباط حکم شرعی

نمود.] لذا می‌شنوید که مرحوم آقا

– رضوان الله تعالی علیه – آن ولیّ خدا در حرم امام

رضا علیه السلام به زمین می‌افتاد و خاک‌ها را

برمی‌داشت و بر سر و صورت می‌کشید!۱

۱ حکایت بوسیدن آستان امام رضا و ادب

زیارت

۱ مهر تابان، ص ۹۵ (پاورقی):

«قضیه راجع به حقیر در حرم حضرت امام رضا علیه السلام: این حقیر معمولاً قبل از اقامت در شهر مشهد مقدّس که تا این تاریخ که ۵ شهر رجب ۱۴۰۳ هجریه قمریه است، سه سال و چهل روز به‌طول انجامیده است (چون ورود در این ارض مقدّس در ۲۶ جمادی الاولی ۱۴۰۰ بوده است) معمولاً در تابستان‌ها با تمام فرزندان و اهل بیت، قریب یک ماه به مشهد مقدّس مشرّف می‌شدیم.

در تابستان سنه ۱۳۹۳ که مشرّف بودیم و آیه الله میلانی و حضرت علامه آیه الله طباطبائی هر دو حیات داشتند و ما منزلی را در منتهی‌الیه بازارچه حاج آقاچان در کوچه حَمّام برق اجاره کرده بودیم و معمولاً از صحن بزرگ، همیشه به حرم مطهر مشرّف می‌شدیم، یک روز که در ساعت دو به ظهر مانده مشرّف به حرم شدم و حال بسیار خوبی داشتم و سپس برای نماز ظهر به مسجد گوهرشاد آمده و با چند نفر از رفقا به‌طور فرادی نماز ظهر را خواندم، همین‌که خواستم از در مسجد به طرف بازار که متصل به صحن بزرگ بود و یگانه راه ما بود خارج شوم، درب مسجد را که متصل به کفشداری بود بوسیدم و چون نماز جماعت ظهر در مسجد گوهرشاد به پایان رسیده و مردم مشغول خارج شدن بودند، چنان ازدحام و جمعیتی از مسجد بیرون می‌آمد که راه را تنگ کرده بود.

در آن وقت که در را بوسیدم ناگاه صدایی به گوش من خورد که شخصی به من می‌گوید: ”آقا، چوب که بوسیدن ندارد!“ من نفهمیدم در اثر این صدا به من چه حالی دست داد؛ عیناً مانند جرقه‌ای که بر دل بزند و انسان را بیهوش کند، از خود بی‌خود شدم!

و گفتم: ”چرا بوسیدن ندارد؟! چوب حرم بوسیدن دارد، چوب کفشداری حرم بوسیدن دارد، کفش زوّار حرم بوسیدن دارد، خاک پای زوّار حرم بوسیدن دارد.“ و این گفتار را با فریاد بلند می‌گفتم و ناگاه خودم را در میان جمعیت به زمین انداختم و گرد و غبار کفش‌ها و خاک روی زمین را بر صورت می‌مالیدم و می‌گفتم: ”ببین! این‌طور بوسیدن دارد!“ و پیوسته این کار را می‌کردم و سپس برخاستم و به سوی منزل روان شدم.

آن مرد گوینده گفت: ”آقا، من که حرفی نزدم و جسارتی نکردم!“

گفتم: ”چه می‌خواستی بگویی و دیگر چه می‌خواستی بکنی؟! این چوب نیست، این چوب کفشداری حرم است، اینجا بارگاه حضرت علی بن موسی الرّضاست، اینجا مطاف فرشتگان است، اینجا محلّ سجده حوریان و مقربان و پیامبران است، اینجا عرش رحمن است، اینجا چه و اینجا چه و اینجا چه است.“

گفت: ”آقا، من مسلمانم، من شیعه‌ام، من اهل خمس و زکاتم، امروز صبح وجوه شرعیّه خود را به حضرت آیه الله میلانی داده‌ام!“

گفتم: ”خمس سرت را بخورد! امام محتاج به این فضولات اموال شما نیست! آنچه داده‌اید برای خودتان مبارک باشد. امام از شما ادب می‌خواهد! چرا مؤدّب نیستید؟! سوگند به خدا دست بر نمی‌دارم تا با دست خودم در روز قیامت تو را به رو در آتش افکنم!“

در این حال یکی از دامادان ما (شوهر خواهر) به نام آقا سید محمود نوربخش جلو آمدند و گفتند: ”من این مرد را می‌شناسم، از مؤمنان است و از ارادتمندان مرحوم والد شما بوده است!“

گفتم: ”هر که می‌خواهد باشد؛ شیطان به‌واسطه ترک ادب به دوزخ افتاد!“

در این حال من مشغول حرکت به سوی منزل بوده و در بازار روانه بودم و این مرد هم به‌دنبال ما راه افتاده بود و می‌گفت: ”آقا، مرا ببخشید! شما را به خدا مرا ببخشید!“ تا رسیدیم به داخل صحن بزرگ.

من گفتم: ”من که هستم که تو را ببخشم؟! من هیچ نیستم! شما جسارت به من نکردید، شما جسارت به امام رضا نمودید و این قابل بخشش نیست!“

بزرگان از علماء ما علامه‌ها، شیخ طوسی‌ها، خواجه نصیرها، شیخ مفیدها، ملاصدراها، همگی آستان بوس این درگاه‌اند و شرفشان در این است که سر بر این آستان نهاده‌اند و شما می‌گویید: ”چوب که بوسیدن ندارد؟!“

گفت: ”غلط کردم، توبه کردم، دیگر چنین غلطی نمی‌کنم!“

گفتم: ”من هم از تو در دل خودم به‌قدر ذره‌ای کدورت ندارم! اگر توبه واقعی کرده‌ای، درهای آسمان به روی تو باز است!“

و در این حال مردم در صحن بزرگ از هر سو به جانب ما روان شده بودند و من به منزل آمدم.

نقد دیدگاه صاحب جواهر درباره علم امام

این بینش برای مجتهد معیار است، نه آن مطالبی

که از کسانی به عنوان فقیه و بزرگ و رئیس همه

مطرح می شود، مثل صاحب جواهر که می گوید:

«امام اشتباه می کند^۱ و این مسئله ای نیست! امام که

گفت و گو با علامه طباطبائی درباره بارقه های

محبت

این حقیر، عصر آن روز که به محضر استاد گرامی مرحوم فقید آیه الله طباطبائی (رضوان الله تعالی علیه) مشرف شدم، به مناسبت بعضی از بارقه ها که بر دل می خورد و انسان را بی خاتمان می کند و از جمله این شعر حافظ:

برقی از منزل لیلی بدرخشید سحر *** وه که با خرمن مجنون دل افکار چه کرد!

مذاکراتی بود و ایشان بیاناتی بس نفیس ایراد کردند. حقیر بآل مناسبه به خاطرم جریان واقعه امروز آمد و برای آن حضرت بیان کردم و عرض کردم: «آیا این هم از همان بارقه هاست؟!» ایشان سکوت طویلی کردند و سر به زیر انداخته و متفکر بودند و چیزی نگفتند. رسم مرحوم آیه الله میلانی این بود که روز ها یک ساعت به غروب به بیرونی آمده و می نشستند و حضرت علامه آیه الله طباطبائی هم در آن ساعت به منزل ایشان رفته و پس از ملاقات و دیدار، نزدیک غروب به حرم مطهر مشرف می شدند و یا به نماز جماعت ایشان حاضر می شدند و چون یک طلبه معمولی در آخر صفوف می نشستند.

بازگویی حکایت و تأیید علامه طباطبائی

تقریباً دو سه روز از موضوع نقل ما، داستان خود را برای حضرت استاد گذشته بود که روزی در مشهد به یکی از دوستان سابق خود به نام آقای شیخ حسن منفرد شاه عبدالعظیمی برخورد کردم و ایشان گفتند:

«دیروز در منزل آیه الله میلانی رفتم و علامه طباطبائی داستانی را از یکی از علمای طهران که در مسجد گوهرشاد هنگام خروج و بوسیدن در کفشداری مسجد اتفاق افتاده بود مفصلاً بیان می کردند و از اول قضیه تا آخر داستان همین طور اشک می ریختند و سپس با بشاشت و خرسندی اظهار نمودند که: «الحمد لله فعلاً در میان روحانیون، افرادی هستند که این طور علاقه مند به شعائر دینی و عرض ادب به ساحت قدس ائمه اطهار باشند.» و اسمی از آن روحانی نیاوردند ولیکن از قرائن، من این طور استنباط کردم که شما بوده باشید؛ آیا این طور نیست؟!»

من گفتم: «بلی، این قضیه راجع به من است.» و آنگاه دانستم که سکوت و تفکر علامه، علامت رضا و امضای کردار من بوده است که شرح جریان را توأماً با گریه بیان می فرموده اند؛ رحمة الله علیه رحمة واسعة.»

۱ دیدگاه صاحب جواهر درباره علم امام و

نقد آن

۱ اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۲۰۷:

«لغزش مرحوم صاحب جواهر در مورد علم پیامبر و ائمه علیهم السلام: مثلاً مرجع تقلید بزرگ و استوانه فقه و درایت در عصر خویش: مرحوم آیه الله شیخ محمدحسن صاحب کتاب جواهر الکلام در باب طهارت، ج ۱، صفحه ۱۸۲، پس از نقل بعضی از اخبار در مورد تحدید آب کرّ و اختلاف آنها با یکدیگر می گوید:

عبارت جواهر الکلام درباره آگاهی از مقدار

ریاضی دان نیست! چه اشکالی دارد که مثلاً بگوید:

”دو دو تا می شود هفت تا؟!“ وقتی که رئیسشان این نظر را داشته باشد، دیگران چه می کنند؟! اگرچه به جهت احترام و تعظیم، مدام دست به محاسن بکشند و بگویند که آن ذوات مقدسه این چنین فرموده اند! با تعبیر به ذوات مقدسه کار درست نمی شود! آیا تو نسبت به آن ذوات مقدسه این مطالب را اظهار می کنی، آن وقت مدام می گویی:

«ذوات مقدسه»؟!!

باور قلبی و اثر آن بر مسیر زندگی

با این الفاظ، مقام معرفتی برای انسان حاصل

آب کر

”و يَدْفَعُ أَوَّلًا بِأَنَّ دَعْوَى عِلْمِ النَّبِيِّ وَالْأُئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِذَلِكَ مَمْنُوعَةٌ وَلَا غُضَاضَةٌ؛ لِأَنَّ عِلْمَهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ لَيْسَ كَعِلْمِ الْخَالِقِ عَزَّوَجَلَّ؛ فَقَدْ يَكُونُ قَدَرُوه بِأَذْهَانِهِمُ الشَّرِيفَةِ وَ أُجْرَى اللَّهِ الْحُكْمَ عَلَيْهِ.“

ترجمه دیدگاه درباره علم پیامبر و امامان

”مطلب اول با این بیان ابطال می شود: اینکه ما مدّعی شویم پیامبر اکرم و یا ائمّه به این مسئله علم دارند ممنوع است (مسئله تشخیص آب کرّ) و این جهالت موجب وهن و کسر شأن آنان نمی گردد؛ زیرا علم آنها با علم پروردگار متفاوت است؛ چون ائمّه علیهم السّلام این حکم را به واسطه روایت آن از پیامبر اکرم در سینه هاشان حفظ و بعد نقل کرده اند (و ممکن است در نقل این حکم اشتباه کرده باشند) درحالی که خداوند حکم را بر اساس همان حدّ واقع و نفس الامر قرار داده است.“

نقد اسرار ملکوت بر محدود دانستن علم امام

واقعاً عجیب است! این حرف چه فرقی با کلمات اهل تسنّن نسبت به ائمّه ما می کند؟ آن هم از عالمی این چنین متبخر در فقه و روایت است! و از یک طرف چنان مضحک، گویا ایشان ذهن مبارک امام علیه السلام را با اذهان عادیّه مردم مقایسه می نمایند و نقل روایات و احکام از جانب حضرات معصومین علیهم السّلام را همچون نقل حکایات و اخبار از جانب مردم می دانند و هم چنان که لغزش و اشتباه و سهو و تصحیف در کلمات و تعبیر افراد در هنگام نقل مطالب الی ماشاء الله به چشم می خورد باید الزاماً در کلمات ائمّه علیهم السّلام هم همین طور بوده باشد! به راستی که خنده آور است! ایشان نمی دانند که ذهن و نفس مقدّس امام علیه السلام با اتّصال به صُقع ملکوت و منبع و ينبوع و سرچشمه وحی الهی از همان مبدأ جعل و وضع، تلقی احکام را نموده و برای مردم بیان می نماید، نه به نحو حفظ و یادداشت که کار سایر افراد بی بضاعت از این نعمت و لطف اعظم الهی نسبت به اولیای خودش می باشد!«

نمی‌شود! مقام معرفتی عبارت است از آن باورهای قلبی که آن باورها، انسان را در راه نگاه می‌دارند و به انسان خط می‌دهند و انسان را در حرکت خودش حفظ می‌کنند. آن باورهاست که مسیر زندگی را برای انسان تعیین می‌کنند و درقبال حرف و نقل‌ها انسان را مستقیم نگه می‌دارند و این مسئله مهمی است!

فهم عرفی شرط‌های استطاعت

بنابراین یک مجتهد [بعد از مطالعه آیات قرآن] اولین وظیفه‌ای که دارد اینکه روایات را در کنار یکدیگر قرار بدهد و بررسی کند؛ آنگاه طبعاً ذهنیتی از مجموع آنها برای او پیدا خواهد شد. از روایاتی که در کنار هم قرار دادیم و خواندیم، همان متفاهم عرفی از استطاعت استفاده می‌شود.

در یک دسته از روایات حضرت می‌فرماید: «مقصود از استطاعت زاد و راحله است» درحالی‌که حضرت تخلیه سرب را بیان فرمودند، چون مسئله بدیهی است. در یک دسته دیگر از روایات، زاد و راحله همراه با صحت و سلامتی بیان شده، چون

مشخص است که آدم مریض و بیمار نمی‌تواند به مکه برود.

شرط سلامت در نماز و روزه

اگرچه آدم بیمار باید نماز را به‌جا آورد ولی نمی‌تواند به مکه برود. قضیه صوم هم مثل نماز است و هیچ تفاوت نمی‌کند. در این مطلب دقت کنید! در مورد نماز «**لَا تَدْعُ الصَّلَاةَ عَلَى حَالٍ**»^۱ داریم، یعنی کسی که بتواند مستقیماً نماز بخواند باید **قائماً** و ایستاده باشد؛ کسی که نمی‌تواند مستقیماً باشد ولی می‌تواند **جالساً** باشد، باید **جالساً** نماز بخواند و همین‌طور اگر نمی‌تواند مگر **مستلقياً**، باید **مستلقياً** نماز را اقامه کند؛ مانند نماز خوف و نماز مطارده و نماز غرقى. پس نماز «**لَا تَتْرِكُ بِحَالٍ**» است. این در مورد صلاة است، اما در مورد صوم داریم:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ
كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

۱ حدیث جایگاه نماز و ترک نکردن آن

۱ الکافی، ج ۳، ص ۹۹:

«و لَا تَدْعُ الصَّلَاةَ عَلَى حَالٍ؛ فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «الصَّلَاةُ عِمَادُ دِينِكُمْ.»»

تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۱۷۴؛ نقله عن الامام الصادق علیه السلام.

* أَيَّامٌ مَّعَ ذُوْدَاتٍ ۖ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ ﴿۱﴾.

تفاوت صورت عبادت در سلامت و بیماری

در اینجا صوم به صحت تخصیص خورد، نه به مرض؛ چون در وقت مرض دیگر صوم واجب نیست، بلکه اصلاً صوم حرام می‌شود. شما می‌بینید که در اینجا شارع بین صلاة و صوم فرق گذاشته است؛ در مورد صلاة گفته: «**لا تدع الصلاة على حال**» ولی در مورد صوم می‌گوید: «**مشروط بالصحة** و مشروط به حضور است، نه مشروط به سفر.»

اما اگر دقت کنید می‌بینید که صوم و صلاة یکی است؛ چون صلاة را هم **مشروط بالصحة** کرده است، یعنی این صلاة برای کسی واجب است که دارای صحت است و مستقیماً و **قائماً** و در حال استقامت است، ولی برای کسی که مریض است، دیگر صلاة در حال استقامت واجب نیست و این مثل صوم است [که در حال سفر و مرض واجب

۱ سوره البقره (۲)، آیه ۱۸۳ و ۱۸۴.

نیست]. حالا که صلاة در حال استقامت واجب نیست، صلاتی که مطابق با مرض باشد واجب است و شارع هم به مریض می گوید: «صلاة را **جالساً** بخوان.» لذا هر دو مورد یکی شد و دیگر در اینجا فرقی نمی کند.

در مورد روزه شارع نمی تواند به کسی که مریض است بگوید: «نصف غذا را بخور»، اما کسی که سالم است امتلاء معده کند! این معنا ندارد؛ چون روزه یعنی امساک از اول فجر تا موقع غروب برای کسی که سالم است. اما آیا کسی که تب دارد، باید نصف معده اش را امتلاء کند و کسی که مرض دیگری دارد و مرضش شدیدتر است، باید **ثلاثة ارباع** معده را پر کند و هرچه مرضش بیشتر باشد باید بیشتر بخورد؟! خیر، این چنین نیست.

فتوای مصرف دارو در روزه و نقد آن

بعضی که فوت هم کرده اند، فتوا داده اند که دارو در روزه ماه رمضان اشکال ندارد؛ چون دارو مبطل روزه نیست. یکی از همین کسانی که رساله آقای خمینی را به عنوان رساله خودش چاپ کرده بود، در رساله اش آورده بود که: «ما این مطلب را در

تحریرالوسیله توضیح داده‌ایم!» این آقا اصلاً این رساله را نخوانده که حداقل این موارد را حذف کند! شنیده‌ام که ایشان و شاید بعضی دیگر هم گفته‌اند که دارو و دوا اشکال ندارد و شرب دوا در ماه رمضان برای مریض، اگر غذا نخورد، اشکال ندارد؛ چون دارو غذا نیست و موجب بطلان نیست!

علی‌کلّ حال در مورد صوم این طور نیست؛ صوم با امساک حاصل می‌شود و هر چیزی که مخالف با امساک است موجب بطلان است. بنابراین بر اساس این قاعده عقلایی، چون رعایت صحت واجب است، طبق همین قاعده عقلاییه و شرعیه، صوم که منافات با مرض دارد و باعث تقویت و تشدید مرض می‌شود، حرام خواهد شد. در مورد صلاة هم می‌بینیم که مسئله به‌همین کیفیت است؛ صلاة در حال استقامت برای شخصی که دارای بیماری دیسک و ناراحتی کمر است و نمی‌تواند بایستد حرام است، چون موجب اشتداد مرض است و او باید **جالساً** باشد. حالا اگر در حال جلوس هم صلاة مضرّ است باید **مستلقیاً** بخواند.

پس این صلاة هم مثل صوم است؛ منتها مرتبه به مرتبه است؛ حکم مرتبه اول ساقط می‌شود و موکول به مرتبه بعد می‌شود. در مرتبه دوم باید انسان ملاحظه کند که آیا در این مرتبه، آن وضعیت صحت و سلامت منطبق بر این مرتبه هست یا نیست؟ اگر نبود این هم ساقط می‌شود و به مرتبه ثالث می‌رود و **هَلَمْ جَرَأً**. پس در صلاة هم مسئله‌ای عقلایی است و هیچ فرقی در اینجا ندارد.

شرط سلامت در سفر حج

حالا در مورد حج شارع می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾؛ «حج بر کسی که مستطیع باشد، واجب است.» عرف از این مستطیع چه می‌فهمد؟! اگر ما روایتی نداشتیم عرف چه می‌فهمید؟! هر کس که مستطیع است و بتواند برود، حج برایش واجب می‌شود. حالا آیا عرف برای کسی که مریض است و مرض او به واسطه رفتن به حج تشدید خواهد شد و یا اینکه منجر به فوت خواهد شد، حج را مجاز می‌داند؟! نه، مجاز نمی‌داند! لذا امام **علیه السلام** می‌گوید که باید صحت داشته باشی؛ **«الصحة في البدن.»** [لذا

مطلب در حج هم] همان است.

زاد و راحله برای تأمین نیازهای سفر

یا اینکه کسی که زاد ندارد نمی‌تواند به حج برود؛ زاد یعنی «ما یقوت به نفسه؛ یعنی بتواند خودش را در این مدت نگاه دارد»، نه اینکه با خودش کیسه پنجاه منی نان بردارد و ببرد. البته در سابق این کار را می‌کردند و نان خشک می‌بردند یا اینکه غذا را به شکل خاصی درمی‌آوردند تا بتوانند در طول سفر داشته باشند. در آن زمان‌ها این چیزها را رعایت می‌کردند، ولی معنای زاد این است که «ما یقوت به نفسه؛ یعنی بتواند خودش را در این سفر نگه دارد.» اگر کسی نتواند به خودش غذا بدهد، چطور ممکن است که به چنین سفری برود که با طیّ صحاری و بیابان‌ها انجام می‌شود؟!!

لذا در اینجا امام **علیه‌السلام** می‌فرماید: «زاد و راحله باید داشته باشد» و کسی که راحله و مرکب سواری نداشته باشد، مگر می‌تواند چنین مسافت بعیده‌ای را پیاده برود؟! آدم سه روز راه می‌رود، پایش آبله می‌زند و بعد می‌افتد! این طور نیست که

انسان بتواند این همه راه را پیاده برود! منازل همه مردم که هشت فرسخی مکه نیست؛ بعضی آن طرف نیم کره ارض و آن طرف زمین زندگی می کنند و حج هم برای همه واجب است. آیا یک شخص می تواند حرکت کند و در دریا یا در اقیانوس اطلس شنا کند؟! بدون کشتی و وسیله که نمی شود این همه مسافت را در دریا طی کرد! اگر بر فرض دریا را طی کرد، در خشکی در مسیرهای طولانی چه کار می کند؟! مواجه شدن با درندگان را چه می کند؟!

قوت عیال و تکفل خانواده

ملاحظه کنید که مسئله عرفی را امام **علیه السلام** می فرماید: «زاد و راحله» و بعد «صحت در بدن». شخصی که می خواهد به مکه برود تکلیف زن و بچه اش چه می شود؟! اگر زن و بچه ای ندارد و خودش تنهاست، در اینجا قوت عیال دیگر معنا ندارد! پس این روایتی که می گوید: «قوت عیال را بدهد»، مربوط به کسانی است که زن و بچه دارند و یا افرادی را تحت تکفل دارند و یا مُمْرَضیت و پرستاری مریضی را می کنند و رعایت آنها و تکفل آنها شرعاً واجب است. در این موارد قوت آنها مورد

لحاظ است. لذا امام **علیه السلام** در یک توضیح بیشتری این قید را هم بیان می فرماید.

امنیت مسیر و معنای تخلیه سرب

پس وقتی که امام **علیه السلام** در یک روایت فقط **«الزاد و راحله»** را مطرح کردند، اشکال وارد نمی شود که چرا قیود دیگر را بیان نکردید؟! چون مسئله واضح است و نیاز به توضیح ندارد. من باب مثال راوی از امام می پرسد که منظور از استطاعت چیست؟ و حضرت می فرمایند: **«الزاد و راحله»** در اینجا اشکال وارد نیست که چرا حضرت **«الصحة فی البدن»** را نگفتند یا چرا **«تخلیه سرب»** را نگفتند! شخصی که می خواهد به حج برود باید راه و مسیر امن باشد و جنگ و خونریزی نباشد و این کشور به آن کشور حمله نکرده باشد یا دزدان و سُرّاق در مسیر نباشند.

راهزنان و تدبیر امنیت سفر در گذشته

علاوه بر اینکه در زمان گذشته، مسئله سارق و راهزنان مدنظر عرف نبود؛ چون مسئله ای طبیعی بود و در همه جا در مسیر مسافرت های مردم سراق بودند

و به قافله‌ها و کاروان‌ها حمله می‌کردند و لذا کاروان‌ها و قوافل برای حفظ طریق یک عده افراد شمشیرزن و تیرانداز را تسخیر و استخدام کرده و با خود می‌بردند و آنها سراق را فراری می‌دادند. خیلی از اوقات هم این سراق و این حرامی‌ها غلبه می‌کردند و خیلی اوضاع بد بود!

همین مردم بیچاره‌ای که از طهران برای زیارت امام رضا **علیه‌السلام** می‌رفتند، در مسیر طهران به مشهد بعد از دماوند در فیروزکوه یک‌عده زیادی از همین **قطاع‌الطریق** بودند و در بسیاری از اوقات به این بندگان خدا و زوار حمله می‌کردند و هرچه داشتند می‌بردند و وقتی که رضاشاه آمد شروع به قلع و قمع کردن اینها کرد! این برقراری و ایجاد امنیت یکی از کارهایی بود که رضاشاه انجام داد و واقعاً امنیت را نسبت به شهرها برقرار کرد؛ حالا بگذریم از کارهای خلافی که کرده است. در اینجا جریانات زیاد و مفصلی هست که چطور این راهزن‌ها در همین گردنه‌های فیروزکوه می‌آمدند و مردها را می‌کشتند و زن‌ها را به اسارت می‌بردند!

تفاوت احتمال خطر با ناامنی جدی

اما این طور نبوده که صد درصد قافله‌ها با این حرامیان برخورد کنند بلکه در حدّ احتمال بوده است و این احتمال موجب رفع وجوب نیست.

آن چیزی را که امام می‌فرماید و موجب رفع وجوب است، ناامنی جدی است و اینکه انسان احتمال عقلایی جدی بدهد که این مسیر، مسیر غیرمأمون و غیرآمن است؛ لذا امام می‌فرماید: «تخلیه سرب باشد.» و اِلّا احتمال وجود حرامی در همه جا هست و مردم هم با همین احتمال وجود حرامی مسافرت می‌کردند و این سفر حج هم مثل سایر سفرهاست. حالا آیا چون سفر حج است دیگر حتی نباید یک در میلیون هم احتمال وجود حرامی داده شود؟! این شرط درستی نیست! احتمال در همه جا هست، همانند سایر سفرهایی که انجام می‌شده است.

عقلایی بودن شرط‌های استطاعت حج

بنابراین وقتی که روایات را مورد لحاظ قرار می‌دهیم متوجه می‌شویم که قیودی را که امام علیه‌السلام برای مسئله استطاعت بیان کرده‌اند،

همین قیودی است که عرف آنها را بیان می کند و هیچ
فرقی نمی کند. حالا چه آن قیود را امام باقر
علیه السلام بیان کنند و چه من بگویم، هیچ تفاوتی
ندارد.

تفاوت سفر حج با وجوب دفاع

زاد و راحله و تخلیه سرب و صحت در بدن و
قوت عیال مربوط به تمام سفرهای طبیعی است؛ ولی
ما در بعضی از موارد می بینیم که قضیه بدین شکل
نیست، مثلاً در مورد جهاد دیگر نمی گوید که جهاد
و دفاع در صورتی واجب است که شما قوت عیال را
داشته باشید، یا دفاع در صورتی واجب است که شما
زاد و راحله داشته باشید، یا دفاع در صورتی واجب
است که شما **صحت فی البدن** داشته باشید، بلکه
دفاع واجب است **علی‌ای حال!** یعنی حتی اگر
صحت فی البدن نباشد و حتی اگر زاد و راحله و
تخلیه سرب نباشد، مسئله دفاع بر سایر مبانی [و
مسائل] حکومت دارد. اما در سفر حج ما می بینیم که
مقتضای سفر همین است.

کسی که آن سوی اقیانوس است، نمی تواند شنا
کند و برای حج بیاید. بنابراین استطاعت، یک مسئله

عرفی و طبیعی می شود؛ امام **علیه السلام** می فرمایند: «باید زاد و راحله باشد، تخلیه سرب باشد، صحت در بدن باید باشد، این مسائل باید باشد.» امام قیدی را بیان نکرده اند که اگر این قیود را بیان نمی کردند اخلاقی در مسئله و بیان شروط حج واقع نمی شد. آن قیودی که امام بیان کرده همان قیودی است که غیر از امام هم همین مطالب را می گویند و متفاهم عرفی هم همین است؛ آن وقت این شروط و قیود می شود سیره عقلائیه و شرط عقلی که **إن شاء الله** توضیح می دهیم.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد